

بِسْمِ

تَفْسِيرِ

وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ

ملکوت نماز و اثرات مختلف آن

موعظہ روز یازدہم رمضان المبارک ۱۳۹۷ ہجری

مبحث تمام

حضرت علامہ آیت اللہ حاج سید محمد حسین نوری طبرانی

قدس اللہ عنہ الکریم

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بَارِئِ الْخَلَائِقِ أَجْمَعِينَ بَاعِثِ الْأَنْبِيَاءِ وَالْمُرْسَلِينَ

الصَّلَاةَ وَالسَّلَامَ عَلَى أَشْرَفِ السُّفْرَاءِ الْمُكْرَمِينَ، خَاتَمِ الْأَنْبِيَاءِ وَالْمُرْسَلِينَ

حَبِيبِ إِلَهِ الْعَالَمِينَ أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ وَعَلَىٰ آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ

وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَىٰ أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَىٰ يَوْمِ الدِّينِ

قَالَ اللَّهُ الْحَكِيمُ فِي كِتَابِهِ الْكَرِيمِ:

﴿وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾

صلواتی ختم کنیدا!

دیروز در تفسیر این آیه مبارکه عرض شد که حقیقت «صلاة» مقام عبودیت و

اتصال به ذات مقدس پروردگار است.

۱-سوره الروم (۳۰) ذیل آیه ۳۱.

و بنابراین افرادی که اقامه نماز می‌کنند کسانی هستند که خدا را به توحید می‌شناسند و بر آثار و لوازم توحید عمل می‌کنند، و کسانی که نماز نمی‌گذارند لابد ذهن آنها در اوقات و لحظات شبانه روز به موجودات دیگر مشغول است و بنابراین آنها را ابدی و ازلی می‌دانند؛ چون از خدای ازلی و ابدی سرپیچیده‌اند و به موجودات باطله‌ای گرویده‌اند.

یعنی آن ازلیت و ابدیت را که قضاء حوائج آنها می‌کند (به آنها کمک می‌کند، از آنها استمداد می‌کنند) در موجودات دیگر می‌بینند، و این معنی «شُرک» است؛ لذا در این آیه مبارکه می‌فرماید: «اقامه نماز کنید و از مشرکین نباشید.»

حضرت لقمان ضمن وصیت‌های خود به فرزندش می‌فرماید:

﴿يَبُنَيَّ أَقِمِ الصَّلَاةَ وَأْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ وَانْهَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأَصْبِرْ عَلَيَّ مَا أَصَابَكَ
إِنَّ ذَٰلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ﴾^۱

«ای فرزند من! اول اقامه نماز کن، امر به معروف کن، نهی از منکر کن، در شداوند و ابتلائاتی که به تو روی آور می‌شود شکبیا باش و پای راستین برای مقاومت با مشکلات در میان بگذار.»

این از کارهای واجب است که هر انسانی برای حفظ مقام انسانیت خود، اول باید اقامه نماز کند؛ یعنی سر خود را به مبدأ عالم متصل کند و بعد از این مرحله اصلاح افراد دیگر را بکند و در مشکلات از میدان در نرود.

عرض شد که در این آیه مبارکه خدای علیّ اعلیّ به پیغمبرش خطاب می‌کند:

۱- سوره لقمان (۳۱) آیه ۱۷ .

﴿وَلَا تُمَدَّنْ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِّنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ وَرِزْقُ رَبِّكَ خَيْرٌ وَأَبْقَىٰ ۖ وَأَمْرٌ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ وَأَصْبَحَ عَلَيْهَا لَا نَسْأَلُكَ رِزْقًا نَّحْنُ نَرْزُقُكَ وَالْعَاقِبَةُ لِلتَّقْوَىٰ﴾^۱

این آیه تمام برنامه زندگی انسان را در مقابل انسان می‌گذارد، و ملاک راه سعادت را از شقاوت جدا می‌کند، و هدف هر انسانی را نشان می‌دهد؛ (هر انسانی که طالب مقام انسانیت است) می‌گوید:

«ای پیغمبر ما! چشمت را مینداز به این زر و زیور، مال و جاه و شوکت، قدرت و ریاست‌هایی که ما به افراد بشر قسمت کرده‌ایم، اینها میزان کمال نیست؛ اینها یک جلوه‌ای است از زندگی پست، از زندگی در صدر مظاهر احساس حیوانی، نه در رتبه عقل و منطق انسانی؛ این جلوه‌های این حیات است.

ما به اینها جلوه زدیم، زینت دادیم برای امتحان، که قلبها و دل‌های ضعیف را به سمت خود برباید، برای این جهت است؛ اما روزی تو که از طرف پروردگار تو می‌رسد آن خیلی عالی است، خیلی مورد پسند و رضایت است، و آن رزق باقی است، از این زر و زیورها نیست که روزی باشد و روز دیگر برود؛ آن رزق یک معنی دیگر دارد.

امر کن اهل خود را به نماز و بر این امر پافشاری کن و جدیت کن! ما از تو طلب روزی نمی‌کنیم و از تو رزق نمی‌خواهیم؛ ما به تو روزی می‌دهیم و عاقبت برای تقوی و متقین است.»

۱- سوره طه (۲۰) آیه ۱۳۱ و ۱۳۲ .

یعنی آنچه را که ما بر عهده شما گذارده‌ایم، همان مقام عبودیت است، ما آن را از شما طلب می‌کنیم؛ اما تحصیل روزی به عهده شما نیست، آن به عهده ماست، ما خدای شما هستیم و ضامن روزی شما شدیم.

دنبال کسب و کار می‌روید نه برای تحصیل روزی، روزی مال خداست! برای اینکه افراد جامعه هر کس باید به کاری مشغول باشد، و اعانت و کمک به دیگری بکند. نجار باید درهای مردم را بسازد، آهنگر بایستی که لوازم آهنی مردم را فراهم کند، طبیب باید به مرضا رسیدگی کند، عالم باید احکام دینی مردم را بیان کند؛ نه اینکه اینها وسیله ارتزاق باشد.

آن کاسبی که صبح دنبال کار می‌رود و کار را وسیله روزی می‌داند و به آن اعتماد می‌کند کار غلطی کرده، این باید برود توکلاً علی الله! بگوید خدایا تو به من امر کردی که کاری کنم و کمکی به برادران مؤمن خود کنم، می‌کنم؛ روزی را هم تو می‌رسانی. این یک حسابی است و حساب اینکه انسان دنبال روزی برود و زحمت بکشد، یک حساب دیگری است.

امیرالمؤمنین علیه السلام در «نهج البلاغه» می‌فرماید:

«قسم به خدا که خدا روزی شما را به عهده خود گرفته ولی عمل شما را به عهده خود نگرفته، عمل را بر عهده شما گذاشته! ولی سوگند به پروردگار که مطلب عوض شده و در افکار و آراء شما مطلب واژگون شده؛ آنچه خدا بر عهده خود گرفته کأنه از شما طلب می‌کند! و آنچه از شما طلب می‌کند کأنه بر عهده خود گذاشته! روزی را بر عهده خود گرفته، شما خیال می‌کنید که از شما می‌خواهد؛ عمل را بر عهده شما گذاشته، شما تصور می‌کنید که عمل را بر عهده خود گرفته و بدون عمل از شما راضی می‌شود؛ قضیه چنین نیست!»

درباره ائمه اطهار که در قرآن مجید (سوره نور) وارد شده، و کیفیت نزول انوار عالم ملکوتی را از شبکه‌های موجودات با تمثیلی عجیب بیان می‌کند: ﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ مِثْلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ﴾^۱ تا به اینجا می‌رسد:

﴿رِجَالٌ لَا تُلْهِهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ يَخَافُونَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ﴾^۲

این پیشوایان دینی و ائمه دینی که مرکز تجلیات انوار الهی هستند و از ناحیه نفوس خود آن نور را به عالم کثرت و موجودات نازله إفاضه می‌کنند، مردانی هستند که خرید و فروش و تجارت آنها را از ذکر خدا باز نمی‌دارد: ﴿لَا تُلْهِهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ﴾، و از اقامه نماز آنها را باز نمی‌دارد، و از ایتاء زکوة آنها را باز نمی‌دارد؛ اینها افرادی هستند که از روز حساب می‌ترسند و آمدن خود را به دنیا کمتر نمی‌دانند. روی حساب به دنیا آمده‌اند، باید از عهده آن تکلیفی که بر آنها نوشته شده برآیند؛ و آن تکلیف در درجه اول مقام عبودیت و اقامه نماز است.

لذا عرض شد مرحوم نوری در کتاب «مستدرک» روایتی نقل می‌کند از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم که آن حضرت می‌فرماید:

الصَّلَاةُ خَيْرُ مَوْضُوعٍ فَمَنْ شَاءَ اسْتَقَلَّ وَمَنْ شَاءَ اسْتَكْتَرَّ

«بهترین دستوری که در شریعت و دین آمده نماز است؛ از نماز هیچ امری مهمتر نداریم! هیچ! هر کس می‌خواهد، به همان مقدار نماز واجب اکتفا کند؛ و اگر

۱- سوره النور (۲۴) صدر آیه ۳۵.

۲- سوره النور (۲۴) آیه ۳۷.

می‌خواهد کسی به مقامات عالی‌تری برسد، راه برای او مسدود نیست. (به اضافه کردن نوافل و نمازهای مستحبی دیگر در هر ساعتی از ساعات شبانه روز، می‌تواند این راه را بپیماید و از آنچه برای نمازگزاران خدا مُعَدَّ و مهیّا فرموده استفاده کند.)»
 روایتی را نقل می‌کند، مرحوم أحمد بن محمد خالد برقی در کتاب شریفش کتاب «محاسن» (که از نفائس کتب شیعه و مؤلفش قبل از مرحوم کلینی بوده)، و همچنین این روایت در کتاب عقابُ الأعمالِ مرحوم صدوق وارد است که رسول خدا فرمودند:

مَا بَيْنَ الْمُسْلِمِ وَبَيْنَ أَنْ يَكْفُرَ إِلَّا تَرَكَ صَلَاةَ فَرِيضَةٍ مُتَعَمِّدًا أَوْ يَتَهَاوَنُ بِهَا فَلَا يُصَلِّيَهَا
 حضرت رسول فرمودند:

«فرقی ما بین مسلمان و بین کفار نیست مگر همین نماز واجب! هر کس نماز واجب را عمدتاً ترک کند یا از روی سستی و تکاهل بی اعتناء به این نماز باشد، جزء کفار محسوب می‌شود و داخل در آتش می‌شود.»

طبرانی که یکی از بزرگان ائمهٔ تسنن است در کتاب اَوْسَطِ خود نقل می‌کند از پیغمبر اکرم که می‌فرماید:

مَنْ تَرَكَ الصَّلَاةَ مُتَعَمِّدًا فَقَدْ كَفَرَ «کسی که نماز را عمدتاً ترک کند کافر است.»
 آیهٔ قرآن می‌فرماید: ﴿أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾ «نماز را اقامه کنید و از مشرکین نباشید!»

در کتاب شریف «کافی» روایتی را نقل می‌کند از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم که آن حضرت می‌فرماید:

الصَّلَاةُ مِيزَانٌ مَنْ وَفَى اسْتَوْفَى

(میزان بمعنی ترازوست؛ یعنی نماز ترازوی سنجش عمل است. هر عملی که انسان انجام بدهد از اعمال نیک، او را با نماز می‌سنجند ببینند نمازش چه قسم بوده؟ اگر کسی نماز را خوب انجام بدهد ظاهراً و باطناً، بقیه اعمال او نیز از محبت پروردگار در او ریخته شده؛ و اگر کسی نمازش را خوب نخواند کارهای نیک او بر اساس تقرب و حُب و شوق خدا نیست؛ پیکری است ظاهرش جلوه‌گری و دلربایی دارد ولیکن در باطنش سنگینی و جان و ارزش محبت نیست.)

الصَّلَاةُ مِيزَانٌ «نماز ترازوی عمل است»، مَنْ وَفَّى «کسی که به این ترازو توفیه کند»، (یعنی بهره بدهد، بار بدهد، آن ترازو را سنگین کند، ارزش حیاتی خود را بوسیله این سنجش تا سرحد معینی بالا بیاورد)، اسْتَوْفَى «از او بهره برداری می‌کند.» کسی که نماز را کاملاً انجام بدهد از نماز بهره برداری می‌کند؛ نماز به او کمک می‌کند، به خودش کمک می‌کند، به عمرش کمک می‌کند، به صحت و سلامت مزاجش کمک می‌کند، به عفت و ناموشش کمک می‌کند، به تربیت اولاد و خاندانش کمک می‌کند، به مال حلالش کمک می‌کند، به سرمایه فکری و روحی و نفسی او کمک می‌کند، به بهشت او کمک می‌کند.

نه اینکه انسان نمازی می‌خواند! انسان که نماز را بجا می‌آورد نماز یک موجودیست! عکس العمل به خرج می‌دهد!! اینها نتیجه عکس العمل‌هایی است که از نماز برای شخص نمازگزار پیدا می‌شود؛ الصَّلَاةُ مِيزَانٌ مَنْ وَفَّى اسْتَوْفَى.

روایت عجیبی را حضرت امام رضا علیه السلام نقل می‌کنند، بنابر نقل کتاب مَحَجَّةُ الْبَيْضَاءِ مرحوم فیض کاشانی، و نظیر این روایت در کتاب محمد بن یعقوب کلینی یعنی در کتاب «کافی» است.

حضرت رضا می‌فرماید که رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمودند:

طُوبَى لِمَنْ أَخْلَصَ لِلَّهِ الْعِبَادَةَ وَالِدُّعَاءَ وَلَمْ يَشْغَلْ قَلْبُهُ بِمَا تَرَى عَيْنَاهُ وَلَمْ يَنْسَ
ذِكْرَ اللَّهِ بِمَا تَسْمَعُ أُذُنَاهُ وَلَمْ يَحْزَنْ صَدْرُهُ بِمَا أُعْطِيَ غَيْرُهُ

حضرت رسول فرمودند:

«خوشا! خوشا به حال آن کسی که آن درخت طوبایی که در بهشت خداوند
علیّ اعلیٰ ایجاد کرده و هر شاخه و برگگی از او نشانهٔ یک درجهٔ خاصی از ایمان و
تقوی و عمل صالح است، این درجه و مقام اختصاص به کسی دارد که دعا و نماز
و عبادت خود را خالصاً برای خدا انجام بدهد؛ در عملش هیچ چیز دیگری را در
نظر نگیرد، فقط برای تقرّب به خدا! (زید بگوید، عمرو بگوید، رفیقم ببیند نبیند،
فلان کس از من گله نکند، نماز بخوانم تا اینکه روزیم زیاد بشود، نماز بخوانم
حاجاتم برآورده شود، این حرفها نباشد! گرچه البتّه هزاران خاصیت در نماز است،
ولی به داعی این خاصیتها انسان نماز را نخواند، نماز را بخواند برای خدا!)

و دیگر در حالی که عبادت می‌کند قلبش مشغول نشود به آنچه چشم‌های او
می‌بیند. (وقتی نمازگزار می‌رود در نماز، افکاری در قوای متخیلهٔ او خطور می‌کند و
یک سدی از خاطرات همینطور نفس او را مشغول می‌کند تا از نماز خارج بشود؛
این افکار همان چیزهایی است که انسان سابقاً یا در حال نماز می‌بیند.) می‌فرماید:
آن کسی که عبادت و نماز را برای خدا خالصاً انجام می‌دهد، آن کسی است که پا
که در محراب عبادت می‌گذارد الله اکبر می‌گوید، قلب خود را بخود مشغول
می‌کند و اجازه نمی‌دهد آن صحنه‌ها و مناظری که چشم او دیده الآن در ذهن او
وارد بشود! این یک.

و آنچه گوش او شنیده او را در حال عبادت از ذکر خدا باز نمی‌دارد؛ و آنچه خدا
به غیر از او داده قلب او را محزون نمی‌کند؛ (آدم غصّه نمی‌خورد که چرا خدایا به
فلان کس فلان چیز را دادی؟!).

خداوند به خیلی از افراد چیزهایی داده، از کجا که برای آنها مصلحت باشد؟!

از کجا که به انسان نداده برای انسان بهتر باشد؟! از کجا که بعد به انسان ندهد؟!
بعلاوه این چیزهای ظاهری که همه گرفته می‌شود (حالا به دست انسان باشد یا نباشد) انسان قلبش محزون بشود که چرا به غیر من چیزی دادی؟!

و این افکاری که توی ذهن انسان می‌آید در حال نماز، همه‌اش از همین قبیل است. یا چیزی دیده انسان الآن می‌آید رژه می‌رود در ذهن، یا مطلبی انسان شنیده الآن که می‌خواهد خلوت کند آن مطلب شنیده می‌آید در ذهنش مجسم می‌شود؛ یا اینکه یاد زید می‌کند، عمرو می‌کند، همسایه، رفیق، شریک و می‌گوید: ا آنها دارای فلان چیز شدند من نشدم؛ یا لا اقل قلبش یکقدری متوجه می‌شود و می‌شکند ای کاش من داشتم! اینها منافات با مقام عبودیت دارد.

شخص که می‌گوید: الله أكبر، یعنی «خدا از همه چیز بزرگتر است» و من دارم با این خدا صحبت می‌کنم؛ دیگر مال و منال و مناظری که چشم انسان دیده، مطالبی گوش شنیده، در این مرحله حق عبور و ورود ندارند! اگر وارد بشوند معنی‌اش این است که انسان با خدا صحبت نمی‌کند.

پیغمبر فرمود:

«دو نفر مرد مؤمن می‌ایستند پهلوی همدیگر نماز می‌خوانند، قیامشان مثل همدیگر، سجودشان مثل همدیگر، رکوعشان مثل همدیگر، ولی بین این نماز و آن نماز به فاصله آسمان تا زمین فرق است!»

این فقط یک پیکری از نماز را دارد بجا می‌آورد، بدون روح! می‌گوید

الله أكبر بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ذهن می‌رود؛ ذهن هرکس می‌رود در آن افکار و آرائی که به او مشغول است.

کاسب ذهنش سراغ کسب می‌رود، تاجر دنبال تجارت، زارع دنبال گاو و گوسفند است، مأمور بانک دنبال آن چک و سفته‌ای که به مردم می‌دهد و تملیک می‌کند، کاسب محلّ دنبال اعتباری که از بانک‌ها بدست می‌آید، هر کس می‌رود سراغ محبوبش؛ سجودش را هم انجام می‌دهد، رکوعش را هم انجام می‌دهد، ذکرش را هم غلیظ می‌گوید، و بعضی اوقات از مقدار متعارف هم غلیظ‌تر می‌گویند اما یک پیکری است پوچ و خالی! آن کسی که پهلوی دست این وایستاده آنهم یک مؤمن است، اما می‌گوید الله اکبر همه را فراموش می‌کند؛ می‌گوید خدایا من دست بسوی تو بلند کردم، با پشت دست خودم، زدم دنیا را پشت سرم.

چه خوب فرمود حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام طبق روایت مصباح الشریعة:

فَإِذَا كَبَّرْتَ فَاسْتَنْصِرْ مَا بَيْنَ السَّمَوَاتِ الْعُلَى وَالْأَرْضِ دُونَ كِبْرِيَاءِهِ

«وقتی الله اکبر می‌گویی، از آسمان، بلندترین درجه آسمان را تا پائین‌ترین نقاط زمین، همه را کوچک بشمار!»

الله اکبر یعنی «خدا بزرگترین است»؛ وقتی خدا بزرگتر است، آسمان چیه؟ زمین چیه؟ جواهر چیه؟ زن چیه؟ فرزند چیه؟ تجارت چیه؟ زراعت چیه؟ بگو خداست و بگذار این مطلب را بفهمی! اگر درست بگویی، خدا هم از آنجا می‌گوید: بله! آقا جان من! بنده من! لَبَّيْكَ! به من داری تمجید می‌کنی، من هم دارم با تو صحبت می‌کنم؛ آنوقت گفت و شنود طرفینی می‌شود.

این بنده هم شروع می‌کند با خدا صحبت کردن، درست می‌فهمد ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ * أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾^۱ یک سوره‌ای از قرآن

۱- سوره الفاتحة (۱) آیات ۶ تا ۵ .

می‌خواند، بعد به سجده می‌آید و به رکوع می‌آید. این فنای در ذات خداست و او یک کالبد بی‌جان انجام داده! فرق این و آن، پیغمبر می‌فرماید: مثل آسمان تا زمین است.

در قرآن مجید داریم:

﴿وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي﴾^۱

«نماز را ای پیغمبر بجا بیاور! برای چی؟ برای یاد من.» چون نماز یاد خداست؛ یعنی اگر کسی یاد خدا در نماز نکند، نماز نیست.

﴿وَأَذْكُرُ رَبِّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعًا وَخِيفَةً وَدُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ بِالْعُدُوِّ
وَالْأَصَالِ وَلَا تَكُنْ مِنَ الْغَافِلِينَ﴾^۲

«خدایت را در دل بیاد بیاور! صبحها، شبها یاد خدا کن از حال خوف و خشیت و ترس! و از غافلین مباش!» یعنی آن کسی که در نماز غافل است یاد خدا نمی‌کند، ذکر خدا را در نفس نمی‌کند.

در قرآن مجید داریم:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَرَىٰ حَتَّىٰ تَعْلَمُوا مَا
تَقُولُونَ وَلَا جُنُبًا إِلَّا عَابِرِي سَبِيلٍ حَتَّىٰ تَغْتَسِلُوا وَإِنْ كُنْتُمْ مَرْضَىٰ أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ أَوْ
جَاءَ أَحَدٌ مِنْكُمْ مِنَ الْغَائِطِ أَوْ لَمَسْتُمُ النِّسَاءَ فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا
طَيِّبًا فَامْسَحُوا بِوُجُوهِكُمْ وَأَيْدِيكُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَفُورًا غَفُورًا﴾^۳

۱- سوره طه (۲۰) ذیل آیه ۱۴ .

۲- سوره الأعراف (۷) آیه ۲۰۵ .

۳- سوره النساء (۴) آیه ۴۳ .

«ای کسانی که ایمان آوردید، در حال مستی نزدیک نماز نشوید تا اینکه متوجّه گفتارتان بشوید. و در حال جنابت نیز نماز مگذارید (مگر اینکه در راه هستید و دسترسی به آب مقدور نمی‌باشد) تا اینکه غسل بجای آورید و اگر چنانچه بیمار بودید یا در سفر یا اینکه قضای حاجت نمودید و یا با زنان آمیزش نمودید و شستشوی با آب مقدور نبود، پس با خاک پاک و طیب تیمم نمائید و صورت و دستهای خود را با خاک مسح نمائید؛ بدرستی که خداوند بخشنده و آمرزنده است.»

در این آیه که می‌فرماید: ﴿حَتَّى تَعْلَمُوا مَا تَقُولُونَ﴾ یعنی حواستان را جمع

کنید تا بفهمید چه قسم با خدا دارید صحبت می‌کنید!

و آن کسانی که می‌گویند مقصود از سُکر همین مستی است، (یعنی کسیکه مست باشد نماز او باطل است) باز هم از این آیه استفاده می‌کنیم کسی هم که غافل باشد حکم سُکر دارد؛ چرا؟ چون می‌گوید: ﴿حَتَّى تَعْلَمُوا مَا تَقُولُونَ﴾ «در حال مستی نماز نخوانید تا زمانیکه بفهمید چه می‌گوئید!» بنابر این آن کسی که نماز را می‌خواند و نمی‌فهمد چه می‌گوید، مثل آدمی است که مست است و نمی‌داند چه می‌گوید؛ و لذا دیده می‌شود که آثار نماز در این افراد خیلی ضعیف است.

انسان مدّتی نماز را می‌خواند حالی برایش پیدا نمی‌شود، توجهی پیدا نمی‌شود، درجه‌ای از درجات حاصل نمی‌کند؛ عمرش زیادتر می‌شود حرص، بغض، آز، حبّ جاه، حبّ مال، حبّ ریاست در او پائین نمی‌آید بلکه قویتر می‌شود و این صفات در او متحجّر می‌شود، مثل سنگ می‌شود، مال این است که نماز نخوانده!

عائشه می‌گوید: ما پهلوی پیغمبر می‌نشستیم و مشغول صحبت می‌شدیم، فَإِذَا

حَضَرَتِ الصَّلَاةُ كَأَنَّهُ لَمْ يَعْرِفْنَا وَ كَأَنَّنَا لَمْ نَعْرِفْهُ «همین که وقت نماز می‌رسید حالی

به پیغمبر دست می‌داد مثل اینکه اصلاً ما را نمی‌شناسد و ما هم او را نمی‌شناسیم»
با این حال برمی‌خاست برای نماز خواندن.

حضرت صادق علیه السّلام مشغول نماز می‌شدند و چه بسا در بین نماز
حالی بر آن حضرت دست می‌داد که می‌افتادند روی زمین! عرض می‌کردند: این
چه حال است بر شما پیدا شده؟! حضرت می‌فرمود:

مَا زِلْتُ أُكْرِرُ هَذِهِ الْآيَةَ حَتَّى كَأَنِّي سَمِعْتُهَا مِنَ الْمُتَكَلِّمِ بِهَا!

«من وارد نماز شدم تا رسیدم به این آیه: ﴿يَاكَ نَعْبُدُ وَيَاكَ نَسْتَعِينُ﴾»

این را هر گاه تکرار کردم در نفس خودم ﴿يَاكَ نَعْبُدُ وَيَاكَ نَسْتَعِينُ﴾ از خود
﴿يَاكَ نَعْبُدُ وَيَاكَ نَسْتَعِينُ﴾ تا به مرحله‌ای که من این آیه را از خدا شنیدم! از خود
خدا ها! دیدم خدا دارد بمن می‌گوید: ﴿يَاكَ نَعْبُدُ وَيَاكَ نَسْتَعِينُ﴾ از این
حال، این حال بمن دست داد و افتادم روی زمین!

عروة بن زبیر، (فرزند زبیر، زبیر بن عوام) می‌گوید: با جماعتی از اصحاب
پیغمبر در مسجد پیغمبر نشسته بودیم و راجع به زحماتی که مهاجرین و انصار
برای پیشرفت اسلام متحمل شدند و جهادی که کردند، هر کس مطلبی می‌گفت.
أبودرداء گفت: بیائید من برای شما صفت کسی را بیان کنم که مالش از همه آنها
کمتر بود و جهادش در راه خدا از همه آنها بیشتر و اتصالش در مقام عبادت از همه
آنها شدیدتر! گفتم: برای ما بیان کن! أبودرداء گفت:

والله هو علي بن ابيطالب! «قسم به خدا او همین علی بن ابیطالب است!»

من کراراً از او قضایائی دیدم در حال نماز که چنان متصل به ذات پروردگار
می‌شد که ابداً آثار حیات در او موجود نبود، مانند مرده به روی زمین
می‌افتاد. هیچ فراموش نمی‌کنم در بُستان بنی النجّار (باغ بنی النجّار در مدینه

منوره، نخلستان بزرگی بوده) شبی آنجا بودم دیدم علی بن ابیطالب وارد شد مشغول نماز شد و دعاهاى عجیب و غریبی، تا نزدیک سپیده صبح و دیگر خاموش شد! من با خود گفتم: یا علی خوابش برده و بیداری شب دراز او را از پای در آورده، یا آماده برای نماز صبح می شود.

بعد از چند لحظه که حرکت کردم بسوی او، نزدیک او شدم دیدم فَإِذَا هُوَ كَالْخَشَبَةِ الْمُتْلَقَةِ! «افتاده روی زمین مثل چوب خشک!» گفتم: ﴿إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾ ماتَ وَاللَّهِ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ! علی مُرد! تکانش دادم دیدم اصلاً تکان نمی خورد، مثل چوب است!

با سرعت حرکت کردم آمدم در خانه فاطمه زهراء در زدم، گفتم: خیر رحلت علی را آوردم؛ دیدم فاطمه حالش تغییر نکرد! گفت: چی بود قضیه؟ برای او شرح دادم. گفت: نه علی از دار دنیا نرفته، این کار هر شب اوست؛ جذبات شوق الهی از عالم قدس قلب او را می گیرد، بدن تاب تحمل ندارد، می افتد.

(در بسیاری از مواقع که وحی بر پیغمبر اکرم نازل می شد بدن پیغمبر می لرزید، تمام پیکر پیغمبر را عرق می گرفت، رنگ از صورت پیغمبر می رفت، چشم های پیغمبر مثل افرادی که می خواهند از دار دنیا بروند چگونه چشم حال طبیعی خود را عوض می کند، چشم های پیغمبر اینطور می شد! وقتی سوار براق بودند و وحی نازل می شد براق می خوابید روی زمین!)

به سرعت حرکت کردیم آمدیم در بستان بنی النجار مقداری آب به صورت علی بن ابیطالب زدیم، و امیرالمؤمنین علیه السلام چشمان خود را باز کرد

۱- سوره البقرة (۲) ذیل آیه ۱۵۶ .

دید من دارم خیلی گریه می‌کنم؛ گفت: ای ابودرداء چرا اینقدر گریه می‌کنی؟ گفتم: یا علی آخر این چه مصیبت‌هایی است که تو به سر خودت می‌آوری؟! این چه درجه‌ای از عبادت است؟! از نیمه شب تا بحال گریه و ناله و نماز و عبادت و بعد این حالی که اخیراً به تو دست داد! یکقدری بر خود ترخّم کن!

می‌گوید: امیرالمؤمنین نگاه کرد به من گفت:

«ای ابودرداء! در آن وقتی که علی را بخواهند در پیشگاه خدا حاضر کنند، در آن هنگامی که مجرمین خوف و خشیت خدا تمام وجود آنها را می‌گیرد، و استیحاّش ملائکه اطراف آنها را می‌گیرد، مرا در پیشگاه پروردگار می‌آورند تنها! قوم، قبیله، عشیره، فرزندان، همه انسان را فراموش می‌کنند؛ اهل وطن و شهر همه انسان را تنها می‌گذارند، تو در آنوقت هستی که دست مرا بگیری؟! تو رحمت به من بیشتر است از خدای من؟! مرا ول کن و رها کن به حال خودم.»

ابودرداء می‌گوید: قسم به خدا، کراً از علی بن ابیطالب این حال را دیدم! کراً!

آن مردی است که لوای حمد را در روز قیامت بدست می‌گیرد! خدا را شناخته‌ها! این راهی است که برای ما معین کرده‌اند که ما هم دنبال او برویم! ولی ما خودمان را مُفت می‌بازیم، مجّانی! علی بن ابیطالب خودش را مفت نباخت؛ خودش را فروخت به چیزی که دارای ارزش است. ما خودمان را به قیمت کمتر از خود می‌فروشیم؛ ما خودمان را به خرّمهره می‌فروشیم، قیمت‌مان همان می‌شود. خودمان را می‌فروشیم به کاسه و کوزه دنیا، به رنگ و بوی دنیا، او نمی‌فروخت. عقلش از ما بیشتر بود! چون می‌دید مقام و منزلت علی اینها نیست، نباید خودش را بفروشد؛ خودش را با چه می‌فروخت؟ با خدا!

شب که می‌شد همهٔ مردم رفتند در خانه‌های خود خوابیدند، علی از مدینه می‌آمد بیرون در بستان بنی النجّار، آن مکان ناب، که بلند صحبت کند، گریه کند، مناجات کند، صدا به گوش کسی نمی‌رسد، احدی از اهل مدینه اطلاع پیدا نمی‌کند؛ آنوقت خلوت می‌کند و سیر می‌کند.

کجا سیر می‌کند؟ به کدام درجه و به کدام مقام؟ آن مقامی که فرزندش امام حسن و امام حسین و حضرت زینب و امّ کلثوم را به آن مقام رهبری می‌کند. آن مقام، اعلیٰ درجهٔ ذروهٔ توحید است که غیر از حقیقت ذات مقدّس پروردگار و صفات و اسماء او هیچ چیز در آنجا نمی‌تواند راه پیدا کند! آنجا مقامی است که جبرئیل هم نمی‌تواند برود!

نزدیک ظهر عاشورا بود أبو ثمامهٔ صیداوی آمد خدمت امام حسین، صدا زد: السّلامُ علیکَ یا ابا عبدالله! می‌دانم که بزودی کشته خواهی شد، و می‌دانم که تا من کشته نشوم تو کشته نخواهی شد، تا یک قطره خون در بدن دارم کشته نخواهی شد، و می‌بینم که بزودی برای حمایت و نصرت تو در خاک و خون می‌غلطم، ولی دوست دارم که این نماز آخر را با شما بخوانم!

حضرت نگاهی کردند به آسمان و گفتند: نزدیک ظهر است، نزدیک زوال است، ای أبو ثمامه! خدا تو را از نمازگزاران محسوب بدارد، بین این قوم چند لحظه‌ای دست از جنگ برمی‌دارند، ما نماز بخوانیم؟

حصین بن تمیم که یکی از رؤسای لشکر بود فریاد زد: «نماز حسین قبول نیست.»

حیب بن مظاهر فریاد زد: «دور باشد رحمت خدا از تو ای ملعون! نماز پسر پیغمبر قبول نیست، نماز تو قبول است؟!»

حصین جستن کرد به سمت حبیب بن مظاهر؛ حبیب بن مظاهر شمشیر رها کرد

خورد به سر اسب حصین، اسبش افتاد روی زمین، حصین از اسب بروی زمین افتاد. همینکه حبیب خواست خودش را به حصین برساند، قوم و عشیره او آمدند و او را گرفتند و بردند؛ حبیب بن مظاهر حمله کرد. (حبیب بن مظاهر پیرمرد، محاسن سفید، از صحابه رسول خداست، قاری قرآن، فقیه اهل بیت، هر شبانه روز یک ختم قرآن می‌کرده، و در میان کوفه از فقهائی بود که تعلیم فقه می‌کرده و از لواداران شریعت بود؛ امام حسین خیلی حبیب را دوست داشت!) حبیب حمله کرد، این پیرمرد شصت و دو نفر را کشت تا اینکه او را زدند و روی زمین افتاد و از دنیا رفت.

سید الشهداء که دیدند حبیب کشته شد خیلی متأثر شدند، در روایت دارد: اینقدر متأثر شدند که آثار شکستگی در امام حسین پیدا شد.

زهیر بن قین عرض کرد: یا ابا عبد الله! ندیدیم کسی از اصحاب کشته بشود و شما اینقدر متأثر بشوید! مگر ما بر حق نیستیم؟! حضرت فرمود: قسم به خدا ما بر حقیق و لکن عند الله اَحْتَسِبُ نَفْسِي و حُمَاةَ اصْحَابِي! این به جهت یاران با وفاست دارای این درجات از ایمان و تقوی و یقین که از دست می‌دهم هیچ نیست که جای آنها را بگیرد مگر رضای خدا! زهیر می‌دانی حبیب که بود؟ حبیب از صحابه رسول خدا بود، حبیب در شبها یک ختم قرآن می‌کرد، حبیب دارای علم منایا و بلایا بود، حبیب حامل اسرار اهل بیت بود، حبیب از فقهای امت بود.

حضرت ایستادند به نماز، با نیمی از اصحاب خود (نماز خوف دو رکعت است) و نیم دیگر از اصحاب رفتند در جلوی لشکر به جنگ کردن تا حضرت نماز خود را تمام کنند. دو نفر از اصحاب، یکی همین زهیر بن القین و یکی سعید بن عبد الله، اینها آمدند در مقابل لشکر ایستادند که اگر نیزه‌ای، شمشیری تیری می‌رسد به حضرت سید الشهداء نخورد، به بدن آنها بخورد و آقا نمازش را تمام کند.

آقا ایستادند با مقداری از اصحاب به نماز و این دو نفر فقط بدنهای خود را حمایل کرده بودند برای سید الشهداء که در آماج تیر و پیکان واقع نشوند. لشگر هم همینطور تیر روانه می‌کند، از هر طرف تیر می‌آید اینها خودشان را به سمت تیر متمایل می‌کنند؛ تیر از اینطرف می‌آید از اینطرف، طرف راست می‌آید طرف راست؛ تا نماز سید الشهداء تمام شد سر و پای زهیر و سعید بن عبدالله پر از تیر شد.

سعید که افتاد روی زمین؛ غیر از جای شمشیر و نیزه‌هایی که به بدن او رفته بود سیزده چوبه تیر از بدن او بیرون کشیدند! داشت جان می‌داد زهیر در بالای سر او بود، صدا زد:

«ای امت ملعون و کافر که شیطان بر قلب شما مستولی شده و یاد خدا را فراموش کرده‌اید و تیغ به روی فرزند پیغمبر کشیدید، وای بر شما! خدا برای شما روز خوشی مقدر نکرده.» بعد گفت: «ای پروردگار! سلام مرا به پیغمبر برسان و بگو این آثار و جراحاتی که سعید در بدن خود می‌بیند درباره حمایت فرزندان حسین است، و چقدر من خوشحالم در این لحظه، که این خونهای بدن خود را برای حمایت ذریه تو ریختم! ای رسول خدا! حال از ما راضی شدی؟»

این آخرین کلمه سعید بود، گفت و از دنیا رفت.

آقا سید الشهداء نمازش تمام شد، آمد دید سعید جان داده، نشست بر بالای سر سعید. (سعید بن عبدالله از معاریف کوفه است که شنیده‌اید می‌گویند: *بنفسی لک الوقاء* یعنی «نفس من و جان من سپر از برای تیر و گلوله و آفات باشد برای سلامتی تو»؛ اصلاً مصداق روشنش در کربلا برای سعید بن عبدالله است ظاهراً و باطناً) در پا بوس او هم جان داد و گفت تا من خودم را شهید ندیدم، تو کشته نخواهی شد.

ابو ثمامه هم نمازش را با سید الشهداء علیه السلام تمام کرد، این نماز ظهر آقا بود؛ اما نماز عصر، من بعنوان نماز عصر در جایی ندیدم، برای هر کس نماز طبق تکلیف اوست؛ کسیکه می تواند باید ایستاده نماز بخواند، نمی تواند نشسته، نمی تواند به پهلو راست بخوابد رو به قبله، نمی تواند به پهلو چپ، نمی تواند به پشت کف پاها را رو به قبله دراز کند، می تواند تمام نماز را بخواند بخواند، نمی تواند به هر مقدار؛ نمی تواند: الله اکبر، السلام علیکم! این نماز است دیگر.

آقا سید الشهداء که افتاده روی زمین نمی تواند برخیزد، نمی تواند! ساعاتی همینطور روی زمین بود و کسی هم جرأت نمی کرد بیاید آقا را شهید کند؛ بالأخره گفتند لشگر حرکت کند به سوی خیام حرم، تا ببینیم سید الشهداء زنده است یا نه؟ این مرد غیور است تاب و توان ندارد ببیند لشگر بسوی خیام حرم حرکت می کند و از زمین بلند نشود.

لشگر حرکت کرد بسوی خیام حرم، آقا نتوانست بلند بشود؛ فقط به دست راست تکیه کرد، نیمه نشسته، با صدای ضعیفی می گفت:

يَا شَيْعَةَ آلِ أَبِي سُفْيَانَ! إِنْ لَمْ تَكُنْ لَكُمْ دِينٌ وَلَا تَخَافُونَ الْمَعَادَ فَكُونُوا أحراراً فِي دُنْيَاكُمْ! «ای شیعیان آل ابی سفیان! اگر شما دین ندارید، از معاد نمی ترسید، لأقلّ در دنیا جوانمرد باشید! آخر شما عربید مگر نمی بینید من هنوز جان در بدن دارم آنوقت به ناموس من حرکت می کنید؟!»

﴿وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيُّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ﴾ ﴿إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾

۱- سوره الشعراء (۲۶) ذیل آیه ۲۲۷.

۲- سوره البقرة (۲) ذیل آیه ۱۵۶.